



مهدی ارجمندفر

چکیده

واژه لباس مفهوم عامی است که پوشش‌ها و لباس‌های مختلفی را در بر می‌گیرد. «سندس» به معنای دیباج ظریف، استبرق» به معنای دیباج ضخیم، «بطائن» به معنای آستر لباس، «نمارق» به معنای بالش‌ها و «زرابی» به معنای فرش‌ها و زیراندازها که در وصف بهشتیان آمده است. در مورد پوشش زنان، «جلایب» به معنای چادرها و «خمر» به معنای مقنعه‌ها در قرآن آمده است. «سابغات» و «سراییل» نیز به معنای زره است و واژه «قمیص» نیز به معنای پیراهن فقط در داستان حضرت یوسف (ع) آمده است. «مزمل» به معنای پیچیدن لباس به دور خود و «مدثر» به معنای لباس رو بین در خطاب به پیامبر (ص) در آغاز بعثت آمده است. در این مقاله به ۱۳ واژه که به معنای پوشش و یا مرتبط با آن است، پرداخته شده است.

مقدمه

قرآن کریم کتابی ادیبانه و بلیغ است و نخستین مخاطبان آن نیز از شعر و ادب آگاه بودند، لذا واژه‌های قرآن نیز دارای معانی دقیق و لطیف ادبی است. یک واژه ممکن است

که در سیر زمان دارای معانی مختلفی باشد لذا برای فهم بهتر آیه باید در طول زمان ره سپاریم و معانی مادی و غیر مادی آن را معین سازیم تا شاید به معنای خاص آن در قرآن کریم پی ببریم. با طرح موضوعی لغات قرآن مانند پوشش‌ها، ظروف، ابزار نگارش، خوارکی‌ها و... و بررسی دقیق معانی آن‌ها به طریق بهتری می‌توان در فضای آیات الهی قرار گرفت و ترجمه‌های بهتری از آیات ارائه کرد. پوشش‌های قرآن نیز از موضوعاتی است که دارای واژه‌های مادی و غیر مادی در قرآن است^۱، که در این مقاله تنها به بررسی معانی واژه‌های پوششی و مرتبط با آن در قرآن پرداخته شده است.

۱. لباس

اولین واژه‌ای که در مورد پوشیدنی‌ها به ذهن انسان خطور می‌کند، واژه لباس است. این واژه و مشتقات آن ۲۳ بار در قرآن آمده است. در تعریف این واژه آمده است: «ماواریت به جسدک» یعنی هر آن چه که با آن بدن را می‌پوشانی^۲. در واقع معنای آن پوشاک و جامه است مانند: یا بنی ادم قد انزلنا علیکم لباساً (اعراف، ۲۶/۷)؛ ای فرزندان آدم، در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم. که در مورد لباس و پوشش عرفی انسان‌ها در زمان‌های مختلف بکار می‌رود. این واژه در مورد لباس بهشتیان نیز آمده است: و لباسهم فیها حریر (فاطر، ۳۳/۳۵) و در آنجا جامه‌شان پرنیان خواهد بود.

البته لباس در معنای پوشش خاصی نیز آمده است: و علمناه صنعة لبوس لكم لتحصنکم من بأسکم (انبیاء، ۸۰/۲۱) و به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ کند که در این آیه به معنای زره است.

معنای غیر مادی این واژه و مشتقات آن، به مراتب بیشتر از کاربرد مادی آن است؛

مثلاً ماده «لبس» به معنای مشتبه شدن امر بارها در قرآن آمده است: و لاتلبسوا الحق بالباطل (بقره، ۴۲/۲) و حق را به باطل در نیامیزید، لم تلبسون الحق بالباطل (آل عمران، ۷۱/۳) چرا حق را به باطل در می‌آمیزید، و للبسنا علیهم ما یلبسون (انعام، ۹/۶) و امر را هم چنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم^۳.

از دیگر معانی غیر مادی لباس حیاست: ولباس التقوی ذلک خیر (اعراف، ۲۶/۷) و [لی]

بهترین جامه [لباس] تقوا است. اضافه کردن لباس برای تقوا از این جهت است که همان گونه که لباس، بدن و عورت انسان را کاملاً می پوشاند، تقوا و پرهیزگاری هم وجود انسان را در برمی گیرد و آن را از گناهان و عیوب اخلاقی که باعث رسوایی است، دور می کند.^۴ لباس به معنای همسر نیز در قرآن بکار رفته است: هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ (بقره، ۱۸۷/۲) آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید.

ارتباط این معنا با واژه لباس در این است که در واقع زن و شوهر، همدیگر را از کشیده شدن به فسق و فجور باز می دارند. پس در حقیقت هر کدام از زن و مرد لباس و ساتر یکدیگرند.^۵ حال با توجه به قسمت قبل آیه: أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّقَّتَ الی نَسَائِكُمْ (بقره، ۱۸۷/۲) در شب های روزه همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است. لطافت این معنا بیشتر نمایان می گردد، چرا که انسان با لباس، عورت خود را از دیگران می پوشاند ولی خود لباس از نظر دیگران پوشیده نیست؛ همسر انسان نیز همینطور است یعنی زن و مرد هر یک، دیگری را از تماس با غیر می پوشاند ولی نسبت به یکدیگر منعی ندارند و از یکدیگر پوشیده نیستند. احتمالاً از وجوه دیگر ارتباط این معنا با واژه لباس، اشاره به معانقه است که زن و مرد همدیگر را مانند لباس در بر می گیرند.

از تاریکی شب نیز در قرآن، به لباس تعبیر شده است: وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (نبا، ۱۰/۷۸) و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم. در مورد ارتباط این معنا با واژه لباس نیز می توان گفت که چون شب فراگیر است و تمام نقاط فرو رفته در تاریکی را به طور یکنواخت می پوشاند: وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (فلق، ۳/۱۱۳) و از شر تاریکی چون فراگیرد. از آن تعبیر به لباس شده است.

۲. واژه های پوشش و مرتبط با آن در توصیف بهشتیان

۳. اسندس (sundus)

این واژه در قرآن سه بار بکار رفته است (کهف/۳۱، دخان/۵۳، انسان/۲۱) و در زبان های سریانی، آرامی و عبری با معانی تقریباً مشابهی بکار رفته است. معنای آن در سریانی حریر نازک، در عبری، آرامی و آکادی به معنای حریر نیکو و در یونانی به معنای نفاف و پوشش کتان است.^۶ احتمالاً یونانی آن نیز، سندوکس یا سندوقس است که وارد

زبان عربی شده است. ^۷ لذا می توان گفت که در معرب بودن این واژه تردیدی نیست. در معنای آن آمده است: «ضرب من البزیون یتخذ من المرعزی» یعنی نوعی از لباس که از پشم بز گرفته شده است. ^۸ در کلام مفسران هم به معنای دیباج ظریف آمده است. ^۹ ضمن آن که بین دانشمندان اهل لغت و گروهی از مفسران، ظریف بودن و نازک بودن آن معنای مشترکی است که به وضوح قابل دریافت است. در بعضی از ترجمه های قرآن نیز به معنای دیبای تنک، جامه های تنک، حریر نازک، جامه ابریشم و دیبای خوش آمده است. ^{۱۰}

۲-۳. استبرق (Istabraq)

این واژه ۴ بار در قرآن آمده است: بطائنها من استبرق (الرحمن، ۵۴/۵۵) و سه مورد دیگر آن همراه با سندس است که قبلاً به آن اشاره شد. این واژه که تقریباً همه دانشمندان مسلمان در معرب بودن آن اتفاق نظر دارند؛ از فارسی میانه به زبان ارمنی و سریانی رفته است و بی شک از فارسی میانه وارد زبان عربی شده است. ^{۱۱} زبیدی در تاج العروس اصل فارسی آن را «استبره، استروه، استبره» آورد است که ستر به معنای مطلق غلیظ است؛ آن گاه به دیباج غلیظ اختصاص یافته است. ^{۱۲} «ق» در آخر کلمه نیز نمایان گر پسوند پهلوی «ک» است. در مورد ریشه این واژه اختلاف نظر وجود دارد، گروهی «همزه» را به تنهایی و بعضی «همزه، ت، س» را زائد می دانند اما در مجموع می توان گفت که از آن جا که تصغیر این کلمه «ایبرق» است و در تصغیر نیز به اصل کلمه برگردانده می شود، لذا ریشه کلمه از «برق» است. ^{۱۳}

معنای این واژه: «الذیباج الغلیظ وقیل دیباج یعمل بالذهب أو ثیاب حریر صفاق معرب عن استبر و اصل معناه الغلیظ» ^{۱۴} یعنی ابریشم ضخیم، گفته شده است: ابریشم که از جنس طلاست یا لباس حریر زیر که از استبر معرب شده است و اصل معنای آن ضخیم است. معنای این واژه در سریانی به معنای حریر گل دار است و در فارسی به معنای ستر، ضخیم و محکم آمده است. ^{۱۵} در سیره ابن هشام آمده است: «إن جبرئیل علیه السلام أتی رسول الله صلی الله علیه و آله حین قبض سعد بن معاذ من جوف اللیل معتجراً بعمامة من استبرق» ^{۱۶} یعنی جبرئیل (ع) هنگام قبض (روح) سعد بن معاذ در دل شب

نزد رسول الله (ص) آمده در حالی که پوشیده با عمامه ای از استبرق بود. در مسند ابن حنبل نیز آمده است:

«... بَعُوذُهُ مَنْ وَجَعَ وَعَلَيْهِ بُرْدُ اسْتَبْرَقٍ»^{۱۶} یعنی هر دردمندی به او مراجعه می کرد و در حالی که بر او عبای استبرق بود.

در کلام بعضی از مفسران نیز به معنای دیباج غلیظ آمده است.^{۱۷} شاید این سؤال در ذهن آید که ضخیم بودن استبرق چگونه است؟ آیات باعث آزار و اذیت بدن نیست؟ طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۲۱ سوره انسان گوید:

«لَا يُرَادُ الْعَلْظُ فِي السَّلْكِ إِنَّمَا يُرَادُ بِهِ التَّخَانَةُ فِي النَّسْجِ» یعنی ستر بودن و ضخیم بودن در نخ و جنس آن نیست بلکه منظور محکم بودن دریافت است.

۳-۳. نمارق (Namariq)

این واژه فقط در یک جای قرآن آمده است: و نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (غاشب، ۱۵/۸۸) و بالش هایی پهلوی هم [چیده]. جوالیقی و سیوطی، نمارق را در زمره واژه های دخیل ذکر کرده اند.^{۱۸} گروهی نیز مانند کندی این واژه را فارسی و اصل آن را «نرمه» بیان می کنند. ادبی شیر این واژه را در بین الفاظ فارسی معرب نقل کرده است و اصل آن را از «نرماک» فارسی می داند.^{۱۹} معنای این واژه: «الْوَسَادَةُ الصَّغِيرَةُ أَوْ الشَّرَّةُ أَوْ الْيَشْرَةُ أَوْ الطَّنْفَسَةُ فَوْقَ الرَّحْلِ»^{۲۰} یعنی بالش کوچک یا بالشچه که روی زمین می گذارند یا گلیم روی پالان.

این واژه در شعر عرب نیز آمده است مانند: «نَحْنُ بَنَاتُ الطَّارِقِ نَمَشِي عَلَى النَّمَارِقِ»^{۲۱} یعنی ما دختران طارق هستیم که بر روی فرش های نرم راه می رویم. در شعر رؤبه نیز آمده است: «أَعْدَلُهُ أَخْطَأُ لَهُ وَنَرْمَقًا» یعنی برای او لباس ستر و بالش مهیا کرد. این واژه دو بار نیز در نهج البلاغه آمده است.^{۲۲} آن جا که حضرت علی (ع) درباره اموات گوید:

«فَاسْتَبَدَّلُوا بِالْقَصُورِ الْمَشِيدَةِ وَ النَّمَارِقِ الْمَعْهَدَةِ الصَّخُورِ وَ الْأَحْجَارِ الْمَسْتَدَةِ وَ الْقُبُورِ اللَّاطِئَةِ الْمَلْحَدَةِ»^{۲۳} یعنی قصرهای بلند و محکم و بساط عیش و بالش های نرم را به سنگ ها و آجرها و قبرهای به هم چسبیده تبدیل کردند.

هم چنین در حکمت ۹ نهج البلاغه آمده است:

«نَحْنُ النَّمْرِدْقَةُ الْوَسْطَى بِهَا تَلْحَقُ التَّالِي وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي» یعنی ما تکیه گاه

میان‌ه‌ایم عقب ماندگان به ما می‌رسند و پیش تاختگان به ما باز می‌گردند.

محمد عبده در تفسیر آن گوید:

همان گونه که با بالش و پشتی برای آرامش و راحتی تکیه می‌کنند، اهل بیت (ع)

نیز مانند تکیه‌گاه هستند که مردم در امور دین به آنها استناد می‌کنند. «مصفوفة»

نیز به معنای در کنار یکدیگر است. ۲۴

چنان چه طبری نیز گوید:

بالش‌هایی که در کنار یکدیگر مانند مجالس پادشاهان در دنیا است. ۲۵

۴-۳. زَرابیّ (zarabi)

این واژه در قرآن فقط یک بار آمده است: و زَرابیّ مَبْثُوثَةٌ (غاشیه، ۱۶/۸۸) و فرش‌های

[زربفت] گسترده.

این واژه به دفعات در ادبیات کهن عربی آمده است. بعضی آن را برگرفته شده از زیر

پای فارسی بیان کرده‌اند. ۲۶ در مورد اصل آن گفته شده است که تعریب «زر آب» است

و به معنای آب طلا یا آب زرد است و برهر آن چه که رنگ زرد دارد، اطلاق می‌شود. ۲۷

معنای آن نیز فرش‌ها، قالی‌ها، زیر اندازها و یا هر آنچه را که پهن می‌شود، در بر

می‌گیرد. ۲۸ جوهری آن را مترادف با نمارق می‌داند اما با توجه به تکرار این دو واژه در کنار

هم و دو صفت جداگانه: و نمارق مصفوفة و زرابیّ مَبْثُوثَةٌ (غاشیه/۱۵-۱۶) این معنا صحیح

نیست. اگر چه راغب اصفهانی در المفردات، معنای این واژه را نوعی از لباس نگارین و

آراسته بیان کرده است، ۲۹ اما معنای غالب و پذیرفته شده برای آن واژه، همان معنای فرش‌ها

و زیر اندازهاست. در اصل «زرابی» به گیاهی که دارای رنگ زرد، قرمز و سبز است،

اطلاق می‌شود و به فرش و قالی نیز بخاطر رنگارنگ بودن آن زرابی گفته می‌شود. ۳۰ در

سخنی از ابو هریره منقول است:

«ویل للعرب من شرّ قد اقترب ویل للزریّیه، قیل: و ما الزریّیه؟ قال: الذّین یدخلون

علی الأمرء فإذا قالوا شرّاً أو قالوا شیئاً قالوا صدق». یعنی وای به عرب از بدی که به

آن نزدیک شده است. وای به زریّیه؛ گفته شد که چیست زریّیه؟ گفت کسانی که

بر حکما وارد می‌شوند و چه خوب به آنها بگویند و چه بد، گویند صحیح است.

واضح است که نسبت دادن چنین شخصی به زریبه، بخاطر ملون بودن و رنگ عوض کردن اوست. در کلام بعضی از مفسرین نیز به معنای فروش های عریض و گران بهاست. ۳۱ در ترجمه های قرآن نیز معنای زیلوها، فرش ها، نهالین ها (ستبر، تشک) ذکر شده است. ۳۲ «مبثوثة» نیز به معنای پهن شده که متناسب با معنای فروش است.

۴. پوشش زنان

۱-۴. خمر

این کلمه یک بار در قرآن آمده است: ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ (نور، ۲۴/۳۱) خمر که از خمر (khamr) گرفته شده است، مفرد آن خمار و کلمه ای عربی است که به احتمال زیاد از زبان آرامی به عاریت گرفته شده است و در اشعار جاهلی زیاد بکار رفته است. چرا که بسیاری از مشتقات خمر نیز اصلی آرامی دارند. ۳۳ اصل خمر به معنی پوشاندن است و به چیز پوشیده شده خمار گویند. هم چنین به شراب خمار گفته می شود؛ چرا که قوا و حواس ظاهری انسان را می پوشاند و به باطن نفوذ می کند و عقل را می پوشاند لذا برای هر مسکری که با آن حواس و قوای انسان پوشیده می شود، بکار می رود. ۳۴ در حدیثی از پیامبر (ص) روایت شده است: «خمر و آنتیکم» یعنی ظروف خود را بپوشانید. زمانی که یک ظرف شیر به محضرش آورده شد، فرمود: «هلا خمرته ولو بعد تعرضه علیه» ۳۵ یعنی چرا آن را نپوشاندی و اگر چه بایک چوب که بر روی آن قرار دهی. در سیره پیامبر (ص) است که «انّ النبی کان یسجد علی الخمر» یعنی پیامبر (ص) بر روی سجاده سجده می کرد. زجاج در مورد لفظ خمره در این حدیث گوید: «سمیت خمره لانهما تستر الوجه من الارض» ۳۶ یعنی خمره نامیده شد از آن جهت که سطح زمین را می پوشاند.

در مورد پوشش و حجاب، راغب در مفردات گوید خمار در عرف به آن چه که زن با آن سرش را می پوشاند، اطلاق می شود. محدوده پوشش با خمر نیز سرو گردن و گریبان است. ۳۷ در مورد شأن نزول آیه زمخشری گوید:

و زنان عرب معمولاً پیراهن هایی می پوشیدند که گریبان هایشان باز بود و دور گردن و سینه را نمی پوشاند و روسری هایی هم که روی سر خود می انداختند، از پشت سر می آویختند. همین طور که الآن بین مردان عرب متداول است و قهراً

گوش‌ها و بنا گوش‌ها و گوشواره‌ها و جلوی سینه و گردن نمایان می‌شد .
 آنگاه این آیه زنان را به پوشاندن سر و سینه به طور کامل فرا می‌خواند . تعبیر به «علی
 جیوبهن» نیز اشاره به احاطه مقنعه و چیرگیس بر گریبانهاست ، به گونه‌ای که جای خالی
 وجود نداشته باشد .^{۳۸} ظاهر تعبیر به «ولیضربن» تأکید بر این مطلب است که مقنعه ،
 سینه و گریبان زن را کاملاً بپوشاند و مقنعه از جای خود حرکت نکند تا اینکه این مواضع در
 دید نامحرم قرار نگیرد .^{۳۹} ابوالفتوح رازی نیز در ذیل این آیه گوید : « بگو این زنان را تا این
 مقنعه‌ها بر گریبان‌ها زنند یعنی چنان سازند که گریبان‌هایشان پوشیده باشد به مقنعه‌هایشان
 تا سینه‌هایشان پیدا نبود .^{۴۰}

۲-۴ . جلابیب (jalabib)

این واژه در قرآن یک بار آمده است : یا ایها النبی قل لأزواجک وبناتک و نساء المؤمنین
 یدنین علیهن من جلابیبهن (احزاب ، ۵۹/۳۳) ای پیامبر به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان
 بگو : « پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند » .
 بعضی آن را مأخوذ از واژه حبشی می‌دانند و هم چنین یک واژه مرضی قدیمی ؛ چرا که
 در شعر عربی و در شعرهای قدیم کاربرد داشته است .^{۴۱}
 اگر چه برای این واژه در معانی پیراهن^{۴۲} و ملحفه^{۴۳} نیز آمده است ، اما معنایی که
 بیش از همه در کتاب‌های لغت و تفاسیر ذکر شده است ، پوشش خاصی برای زنان است
 که چادر نامیده می‌شود . خلیل بن احمد فراهیدی در العین ، این واژه را لباس بلندتر از
 مقنعه و کوتاه‌تر از رداء که زن با آن سرش را می‌پوشاند ، می‌داند .^{۴۴} در تاج العروس تعریفی
 کامل‌تر از قبل آمده است : « هو ما تغطی به المرأة أو هو ما تغطی به ثیابها من فوق کالملحفة
 أو هو الخمار »^{۴۵} یعنی آن چه که با آن زن خودش را می‌پوشاند یا هر آنچه که با آن لباسش را
 از بالا مانند ملحفه می‌پوشاند یا مقنعه . ابن منظور نیز گوید : « ملأءتها الّتی تشتمل بها »^{۴۶}
 یعنی چادر زن که او را در بر می‌گیرد . شأن نزول آیه نیز مربوط به زنانی است که برای رفتن
 به مسجد از خانه‌هایشان خارج می‌شدند و پشت سر رسول خدا (ص) نماز می‌خواندند و
 در وقت نماز مغرب و عشاء جوانان در راهشان می‌نشستند و آنها را مورد آزار و اذیت قرار
 می‌دادند ؛ آنگاه این آیه نازل شد و زنان را به پوشش کامل در مقابل نامحرمان دعوت

کرد. ۴۷ و در بعضی از تفاسیر نیز در معنای آیه به لفظ چادر در تصریح شده است؛ در کشف الاسرار آمده است: «ای پیغامبر! بگو مر زنان خویش و دختران خویش و زنان مؤمن تاتنگ فرار آزند و نزدیک به روی های خویش چادرهای خویش. ۴۸ ابوالفتوح رازی نیز گوید: «وقت خروج نزدیک کنند بر آنها از روی چادرهای خود را» ۴۹ پس تا این جا روشن شد که معنای جلباب، پوششی فراگیر برای زنان بر روی لباس هایشان است که چادر نامیده می شود. ظاهراً تعبیر به «یدنین» دلالت بر این دارد که زن ها چادرهایشان را محکم به خود بگیرند و از کنار رفتن آن که باعث دیده شدن لباس هایشان می شود، خودداری کنند.

حضرت علی (ع) در خطبه ۴، ضمن سخنی به مردم فرمود: «سترنی عنکم جلباب الدین» یعنی تظاهر به دینداری شما پرده ای میان ما کشیده. همچنین در حکمت ۱۲ نهج البلاغه آمده است: «من أحبنا أهل البيت فليستعد للفقير جلباباً» یعنی هر کس ما اهل بیت پیامبر را دوست بدارد، پس باید فقر را چونان لباس روین بپذیرد. از این تعبیر استعاره ای حضرت علی (ع) نیز فهمیده می شود که «جلباب» یک پوشش بلند و فراگیر است. در ترجمه های قرآن نیز در معنای این واژه چادرها، بالا پوشش ها ذکر شده است.

۵. زره

۱-۵. سابغات

این کلمه در قرآن یک بار تکرار شده است. «أن اعمل سابغات و قدر فی السرد» (سبا، ۱۱/۳۴) [که] زره های فراخ بساز و حلقه ها را درست اندازه گیری کن. در زبان های عبری، آرامی، سریانی و مندانی به معنی پر، فراوان، و سرشار بودن است. ۵۰ اصل این کلمه به معنای تمام بودن چیز و کمال شیء است: ۵۱ «سبغ الشيء سبوغاً» به معنای «طال إلى الارض» یعنی تا روی زمین آمد. ۵۲ «أسبغ الموضوع» به معنای اینکه وضو را کامل و تمام انجام داد. «شیء سابغ» یعنی «کامل و اف». ۵۳ «سبغ» مجازاً به معنای فراخی، گشایش و رفاه است مانند «سبغت النعمة: اتسعت» ۵۴ «ألحمد لله علی سبوغ النعمة». منظور از «سابغات» نیز در آیه «أن اعمل سابغات (سبا/ ۱۱)» زره های پهن و بلند، و زره های تمام و کامل است. بلندی این زره نیز تا روی زمین یا روی غوزک پاست. چنانچه به مردی که دارای زره کامل و بلند است، «رجل مسبغ» گفته می شود. مراد از «سرد» نیز

در آیه بافت زره است و اندازه بافت نیز به معنای متناسب بودن زنجیره هاست. ۵۴
 اولین کسی که زره ساخت، حضرت داوود (ع) است که خداوند آهن را برای او نرم کرد
 و او نیز با ساخت زره و فروختن آن برای خود و خانواده اش غذا تهیه کرد. ۵۵

۲-۵. سراپیل

این کلمه در قرآن دوبار آمده است: **وجعل لكم سراپیل تقیکم الحرّ و سراپیل تقیکم بأسکم** (نحل، ۸۱/۱۶) مفرد آن سرپال (sarbal) و از لغات فارسی معرب است. آذرتاش آذرنوش نیز این واژه را در فهرست واژه‌های فارسی بکار رفته در شعر جاهلی ذکر کرده است. این کلمه معرب «سروال» است و اصل آن «سرپال» است که از «سر» به معنی بالابو از «بال» به معنی تن تشکیل شده است و در عربی با لغات سروال، سرویل، سراویل و سروال هم خانواده است. از آن افعالی مانند: سرل، تسرول، سرپل و تسرپل ساخته شده است. سرپال لباسی است با جنس‌های متفاوت که بر نصف بالای تن پوشیده می‌شود؛ چنانچه سروال بر قسمت پائین بدن پوشیده می‌شود.

در «سراپیل تقیکم الحرّ» پیراهنی مورد نظر است که از گرما محافظت می‌کند و جنس آن پنبه‌ای، کتان‌ی و پشمی است. ۵۶ و مراد از «سراپیل تقیکم بأسکم» زره و لباس جنگی است که از ضربات جلوگیری می‌کند، لذا می‌توان نتیجه گرفت که سرپال، مفهوم عامی است که انواع پیراهن‌ها و با جنس‌های مختلف را شامل می‌شود، چنانچه زمخشری نیز به این مطلب در تفسیر کشاف اشاره کرده است. در نهج البلاغه نیز به معنای پیراهن‌ها، جامه‌ها، پوشش‌ها و جوشن‌ها آمده است.

۶. آستر لباس

۱-۶. ابطائن

این واژه در قرآن یک بار آمده است: **متکئین علی فرش بطائنهامن إستبرق** (الرحمن، ۵۵/۵۴) ابطائن به معنای آستر لباس است که عکس رویه لباس است. «بطن فلان ثوبه تبطيناً» نیز به معنای قرار دادن آستر برای لباس است که در واقع آن قسمت از لباس که پنهان است و مردم نیز عرفاً آن را پنهان می‌کنند. ۵۷

در قرآن کریم «بطانه» به معنای همراز و رازدار انسان آمده است: **لَاتَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ** (آل عمران، ۱۱۸/۳) از غیر خودتان [دوست و] همراز مگیرند. واضح است که موضوع محرمانه، به صورت مخفیانه برای همراز انسان گفته می شود.

معلوم است که آستر لباس به همراه رویه آن است و آستر بدون رویه معنا ندارد، به همین دلیل در آیه **بَطَانَتُهُمْ** استبرق تنها به ذکر آستر بسنده شده است. و معمولاً آستر لباس کم ارزش تر از رویه آن است و زمانی که آستر لباس از استبرق است، رویه آن به مراتب با ارزش تر است. بعضی از مفسران مانند طبرسی و زمخشری جنس رویه آن را سندس بیان کرده اند و شاید دلیل آنها آیاتی است که سندس و استبرق در کنار هم آمده است. (کف/۳۱، دخان/۵۳، انسان/۲۱) در بعضی ترجمه های قرآن نیز به معنای آستر اشاره شده است.

۷. قمیص (Qamis)

این واژه در قرآن ۶ بار و تنها در مورد پیراهن حضرت یوسف (ع) آمده است. گروهی این واژه را عربی می دانند اما آنچه مسلم است، این واژه مشتق از ریشه عربی نیست و یک واژه عاریتی قدیمی است که در شعر قدیم عربی بارها به کار رفته است چنانکه سیوطی نیز اصل آن را فارسی بیان کرد است. ۵۸ سخن در مورد معانی این واژه بسیار دشوار است؛ چرا که اکثر کتابهای لغت تفاسیر تنها به معنای پیراهن اکتفا کرده اند. یکی از نوادر معانی گفته شده که تا اندازه ای معنای این واژه را تبیین می کند، سخن زبیدی در تاج العروس است: «إِنَّ الْقَمِيصَ ثَوْبٌ مَخِيطٌ بَكْمِينَ غَيْرِ مَفْرَجٍ يَلْبَسُ تَحْتَ الثِّيَابِ» یعنی لباس دوخته شده ای که آستین دارد و بدون دکمه که زیر لباس پوشیده می شود. جنس آن نیز از پنبه یا از کتان است و بعضی هم گفته اند که اگر از پشم باشد، قمیص به حساب نمی آید. ۵۹

در نهج البلاغه، خطبه ۱۳، قمیص در مورد خلافت بکار رفته است: «أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّيْهَا مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرِّحَاءِ» یعنی آگاه باشید به خدا سوگند ابابکر خلافت را به تن کرد در حالی که می دانست جایگاه من در حکومت اسلامی چون محورهای سنگ های آسیاب است.

۸. پوشش های پیامبر (ص)

پیامبر (ص) دو بار در قرآن با پوشش خاص مورد خطاب قرار گرفته است و آن به شرح ذیل است

۸-۱. مدثر

این کلمه در قرآن یک بار در خطاب به پیامبر (ص) در آغاز بعثت آمده است: **يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ** (مدثر، ۱/۷۴) ای کشیده ردای شب بر سر. اصل کلمه مدثر از متدثر است که تاء قلب به دال شده است و دال هم در دال ادغام شده است. الدثور به معنای زیادی مال است و به افراد ثروتمند هم «أهل دثر» گفته شود.

در مورد پوشش به لباس روئین گفته می شود که روی لباس زیرین پوشیده می شود. ابن منظور در *لسان العرب* گوید: «الدثار: الثوب الذي يستدفأ به من فوق الشعار» یعنی لباسی که برای گرم شدن با آن روی لباس زیرین پوشیده می شود. صاحب التحقیق گوید: «هو ما توضعف فوق اللباس محیطاً به» به معنی چند لباسی که روی لباس زیرین است و آن را در بر می گیرد. در *مجمع البحرین* نیز آمده است: «الدثارُ الذي هو فوق الشعار والشعار و الثوب الذي يلي الجسد» یعنی لباسی که روی لباس زیرین است و شعار آن لباسی است که (پوست) بدن را می پوشاند. با توجه به توضیحات بالا، دثار به لباس یا لباس هایی گفته می شود که روی لباس زیرین پوشیده می شود و در معرض دید قرار می گیرد و ممکن است که به خاطر گرم کردن بدن نیز پوشیده شود، و در معرض دید قرار گیرد و ممکن است که به خاطر گرم کردن بدن نیز پوشیده شود.

از ماده دثر، به کنایه در مورد هر چیز آشکاری استفاده می شود؛ چنانچه در نهج البلاغه ماده دثر چهار بار آمده است که در همه آنها کنایه از آشکار بودن است. ۶۰ در خطبه ۸۹ در وصف دوره جاهلیت فرماید: «و شعارها الخوف و دثارها السيف» یعنی و در درونش وحشت و اضطراب و بر بیرون شمشیرهای ستم حکومت داشت. حضرت علی (ع) در مورد زاهدان فرماید: «و القرآن شعاراً و الناس دثاراً» (حکمت ۱۰۴) یعنی قرآن را پوشش زیرین و دعا را لباس روئین خود قرار دادند. در خطبه ۱۹۸ نیز آمده است: «فاجعلوا طاعة الله شعاراً دون دثاركم» یعنی پس طاعت خدا را پوشش جان قرار دهید نه پوشش ظاهری. در مورد خطاب به پیامبر (ص) نیز اقوال مختلفی نقل شده است؛ مثلاً بعضی مراد از

پوشش را نبوت یا پنهان شدن از دید بیان کرده اند، اما ظاهراً آنچه صحیح تر است، همان پوشیدن لباس مراد باشد. ۶۱

۸۲. مزمل :

این واژه نیز در قرآن یک بار آمده است که مانند مدثر خطاب به پیامبر (ص) است: یا ایها المرزمل (مزمل، ۱/۷۳) یعنی ای جامه به خویشتن پیچیده. «زَمَلًا» به معنای پیچیدن لباس به دور خود است. ۶۲

در حدیث آمده است: زملوهم بدمائهم: ای لقوهم متلطخین بدمائهم که به معنای آغشته بودن درخون است. ۶۳ در این آیه نیز پیامبر (ص) را مزمل خطاب کرده است و ظاهراً حضرت در موقع نزول این سوره، جامه ای را به خود پیچیده بودند، چرا که در مقابل دعوتش مورد استهزاء و اذیت قرار گرفته و اندوهناک بود، لذا برای دفع غم و اندوه جامه ای به دور خود پیچید تا لحظه ای استراحت کند، به او خطاب شد که ای جامه بر خود پیچیده! برخیز و نماز شب بخوان و در برابر آنچه که به تو می گویند، صبر کن و در برابر مصائب صبور باش. ۶۴

۱. از پوشش های غیر مادی مانند آکنه. (انعام/۲۵، اسراء/۴۶، کهف/۵۷، فصلت/۱۵، غشاوة/بقره/۷، جائیه/۲۳)، غواش (اعراف/۴۱)، غطاء (کهف/۱۰۱) و...
۲. فراهیدی، کتاب العین، ۲۶۲/۷.
۳. علامه طباطبائی، المیزان، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، ۲۶/۷.
۴. بهاء الدین خرمشاهی، هفتاد تحقیق قرآنی، ۱۹۳۱/۲.
۵. ترجمه المیزان، ۶۴/۲.
۶. محمد جواد مشکور، فرهنگ تطبیقی عرب با زبان های سامی ایرانی، ۴۱۳/۲.
۷. عباس مهرین شوشتری، فرهنگ لغات قرآن/ ۲۳۳.
۸. العین، ۳۴۱/۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۰۷/۶.
۹. محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷/۲۸؛ شیخ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۶۲۳/۱۰.
۱۰. یاحقی، فرهنگ نامه قرآنی، ۸۷۰/۲.
۱۱. آرتور جفری، واژه های دخیل در قرآن مجید، ۱۱۸.
۱۲. زبیدی، تاج العروس، ۶۸/۲۵.
۱۳. همان.
۱۴. ادی شیر، الالفاظ الفارسیه المعربه/ ۱۰.
۱۵. فرهنگ تطبیقی عربی با زبان های سامی ایرانی، ۱۹/۱.
۱۶. المنجد/ ۹۴.
۱۷. جامع البیان، ۱۳۷/۲۷؛ مجمع البیان، ۶۲۳/۱۰.
۱۸. واژه های دخیل در قرآن مجید/ ۴۰۳.
۱۹. المنجد/ ۲۶۴.

۲۰. فیروز آبادی، قاموس المحيط، ۴۱۴/۳؛ الالفاظ الفارسیه العربیه/۱۵۴.
۲۱. فرهنگ لغات قرآن/۴۶۵.
۲۲. علی اکبر قرشی، مفردات نهج البلاغه، ۱۰۶۷/۲.
۲۳. نهج البلاغه، خ/۲۲۶.
۲۴. زمخشری، الکشاف من حقایق غوامض التنزیل.../۴/۷۱۴.
۲۵. مجمع البیان، ۲۷۲/۱۰.
۲۶. واژه های دخیل در قرآن/۲۳۳.
۲۷. الالفاظ الفارسیه العربیه/۷۶۶.
۲۸. تاج العروس، ۱۲/۳.
۲۹. راغب اصفهانی، المفردات/۳۷۹.
۳۰. تاج العروس، ۱۲/۳.
۳۱. جامع البیان، ۱۰۵/۳۰؛ الکشاف، ۷۴۴/۴؛ مجمع البیان، ۷۲۷/۱۰.
۳۲. فرهنگنامه قرآنی، ۸۱۹/۲.
۳۳. واژه های دخیل در قرآن مجید/۱۹۸.
۳۴. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ۳/۱۲۱.
۳۵. تاج العروس، ۱۲۱/۳.
۳۶. لسان العرب، ۲۸۵/۴.
۳۷. مجمع البیان، ۲۱۷/۷.
۳۸. التحقیق فی کلمات القرآن، ۱۲۴/۳.
۳۹. همان.
۴۰. ابوالفتح رازی، روح الجنان و روض الجنان، ۱۱/۲۰۷.
۴۱. واژه های دخیل در قرآن مجید/۱۶۹.
۴۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ۴۶۹/۱.
۴۳. جوهری، الصحاح، ۱۰۱/۱.
۴۴. العین، ۱۳۲/۶.
۴۵. تاج العروس، ۱۷۵/۲.
۴۶. لسان العرب، ۲۷۳/۱.
۴۷. علامه طباطبائی، ۵۱۷/۱۶.
۴۸. میبدی، کشف الاسرار، ۱۷۹/۸.
۴۹. روح البیان، ۱۷۹/۲۲.
۵۰. فرهنگ تطبیقی...، ۳۵۵/۱.
۵۱. الصحاح، ۳۲۱/۴.
۵۲. تاج العروس، ۴۹۹/۲۲.
۵۳. الصحاح، ۳۲۱/۴.
۵۴. المیزان، ۵۴۶/۱۶.
۵۵. مجمع البیان، ۵۹۷/۸.
۵۶. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۱۴۸/۳.
۵۷. لسان العرب، ۵۶/۱۳.
۵۸. واژه های دخیل در قرآن مجید/۳۵۲.
۵۹. تاج العروس، ۱۲۸/۱۵؛ قاموس المحيط، ۲/۴۶۲.
۶۰. مفردات نهج البلاغه، ۳۷۵/۱.
۶۱. المیزان، ۱۲۴/۲۰.
۶۲. لسان العرب، ۳۱۱/۱۱؛ صحاح، ۱۷۱/۴.
۶۳. طریحی، مجمع البحرین، ۳۸۹/۵.
۶۴. المیزان، ۹۴/۲۰.